



خاطره رضا بسکابادی از اولین زیارت مرقد امام حسین (ع) همراه ۸۰ هم محله‌ای

پرمخاطره، اما معجزه‌وار



صندوق
خاطرات

تومان به صندوق مسجد محله بیردازیم؛ صندوقی که روزه روز
پریارتر شد و آرزوی همه را به واقعیت نزدیک کرد.

● راهی ناهموار، اما پر از امید

مرداد سال ۱۳۸۸، دو اتوبوس قدیمی که نه کولر داشته و نه حتی پنکه‌ای، پر از زائران مشتاق می‌شود. رضا و همسرش به همراه همسایه‌ها، دل به جاده می‌زنند. هر جا خبر رفتنشان می‌رسیده، فامیل و دوستان گوشزد می‌کردند که «عراق ناامن است! ممکن است خطر داشته باشد!» اما هیچ‌کدام از این حرف‌ها نتوانستند شعله امید را در دل زائران خاموش کنند.



نیکو عقیده ۱۳۸۸ تعدادی از اهالی محله شهید بسکابادی عزم سفر کر بلا کردند. آن سال عراق ناامن بود و انفجارهای انتحاری و درگیری‌های مسلحانه پیش می‌آمد. با همه این‌ها چیزی جلودار اشتیاق اهالی برای زیارت نبود. تقریباً همه هشتاد نفری که عزم سفر داشتند، زیارت اولی بودند و قرار بود با دو اتوبوس تا مرز مهران بروند. رضا بسکابادی یکی از همان زائران بود که همراه همسرش عازم شده بود. او حالا هر سال این موقع به سفر کر بلا می‌رود اما به یاد ماندنی‌ترین سفرش را همان زیارت اول عتبات عالیات می‌داند.

● آرزویی که در دل‌ها جوانه زد

ایده سفر کر بلا نخستین بار در جلسات دوشنبه شب در خانه اهالی محله شکل گرفت؛ همان همسایه‌هایی که دور هم جمع می‌شدند و زیارت عاشورای خواندند. رضا بسکابادی از اولین کسانی بود که با این تصمیم همدل شد. آن روزها خبری از کاروان‌های پر شمار بود و نه زیارت اربعین چندان بین مردم رواج داشت. اما در دل همه افراد آن جمع، شعله‌ای از شوق رفتن به کر بلا روشن بود. بیشترشان اولین بارشان بود که پای به این سفر می‌گذاشتند. هزینه سفر آن زمان ۴۰۰ هزار تومان برای هر نفر بود؛ مبلغی که برای بسیاری سنگین به نظر می‌رسید. اما این موضوع مانع رفتن نشد. آقارضا تعریف می‌کند: چند ماه پیش از حرکت، همه تصمیم گرفتیم هر ماه مبلغی حدود ۱۵ هزار

نزدیکی‌های مهران، درست قبل از رسیدن به مرز ناگهان اتوبوس‌ها متوقف می‌شوند. رضا روایت می‌کند: «ایست بازرسی بود و خبر داد مرز بسته است و باید برگردیم. دور هم جمع شدیم و زیارت عاشورا خواندیم. ساعت‌ها گذشت و هیچ‌کس به فکر برگشتن نبود. فردا صبح که شد، مرز باز شد؛ خبری که باورکردنش سخت بود، اما واقعیت داشت.»

● زیارت در آرامش کامل

«ورود ما به خاک عراق با لحظاتی پر از امید، تردید و نگرانی همراه بود. هنوز چند دقیقه‌ای بیشتر از ورودمان به خاک عراق نگذشته بود که اتوبوس خراب شد! درست در همان لحظه، یک اتوبوس عراقی قدیمی و سالم از نا کجا سر رسید و راننده‌ای مهربان ما را سوار کرد. این برای ما شبیه معجزه بود! با اتوبوس جدید مسیر را ادامه دادیم و هر لحظه به حرم نزدیک‌تر می‌شدیم. رضا با صداقت از دل شوره‌ها و ترس‌هایی که داشته می‌گوید و اینکه چگونه آن همه سختی و نگرانی در لحظه دیدن حرم امام حسین (ع) به اشک شوق بدل شد: «شکر خدا هیچ خطری ما را تهدید نکرد. همه سختی‌ها و موانع انگار باد عای جمعی مان حل می‌شد و ما در آرامش کامل زیارت کردیم. وقتی امام حسین (ع) بطلبد، همین می‌شود.»

بچه‌های گلشهری با برنامه «کمپ کتاب» یک تابستان فرهنگی را تجربه می‌کنند

با هم کتاب بسازیم



● این بار خودشان کتاب می‌نویسند

بتول باقری، یکی از مربی‌های انجمن چراغ، می‌گوید: در برنامه «کمپ کتاب» میزبان کودکان ۹ تا ۱۵ ساله هستیم و هدفمان این است که آن‌ها کتاب را از زاویه‌ای متفاوت ببینند و این بار خودشان خالق کتاب باشند.

به گفته او برنامه شامل سه ایستگاه اصلی ایده‌پردازی و تصویرسازی، داستان‌نویسی و طراحی جلد است و در پایان قرار است کتاب‌های ساخته شده و دستاوردهای بچه‌ها از این برنامه را در یک نمایشگاه به مردم نشان دهند.

باقری در ادامه توضیح می‌دهد: این کمپ به صورت خودگردان و مردمی اداره می‌شود و آنچه این برنامه را برپا نگه داشته، حس رضایتی است که از طرف بچه‌ها و خانواده‌ها به ما منتقل شده است. همه تلاشمان را می‌کنیم که این برنامه ادامه داشته باشد و بسیار مشتاقیم کودکان جامعه پیشرفت کنند و به همین دلیل، خواهان تداوم این مسیر هستیم.

این برنامه ادامه داشته باشد تا باز هم کنار دوستان کتاب درست کنیم، چون بدون این برنامه نمی‌توانیم به خود قول بدهیم که نوشتن داستان را ادامه بدهیم.

دلناز حیدری که مشغول رنگ‌کردن نقاشی‌های کتاب گروهی‌اش است، می‌گوید: برادرم شرکت در این برنامه را به من پیشنهاد کرد. با خودم فکر کردم اینجایم می‌توانم خاطره خوبی بسازم و قبول کردم. اینجا خیلی خوب است، ما بچه‌ها مهارت پیدا می‌کنیم و یاد می‌گیریم برای کتاب درست کردن، باید بیشتر مطالعه کنیم تا کارمان بهتر شود.

● قصه «اقیانوس بی انتها»

هنوز برنامه به نیمه نرسیده که مرتضی ابراهیمی همراه مهدی اکبری و عرفان اکبری به عنوان اولین گروه اعلام می‌کنند کتابشان را ساخته‌اند. مرتضی می‌گوید: احساس خوبی دارم که اینجا هستم؛ چون هم دوست‌های خوبی پیدا کرده‌ام هم یک کار جدید یاد گرفته‌ام و با دوستانم کتاب درست کردیم که نام آن را «اقیانوس بی انتها» گذاشتیم. داستان مادرباره دوماهی کوچک است که نباید بدون اجازه پدر و مادرشان وارد اقیانوس شوند اما می‌روند و در مسیر کوسه‌ای را می‌بینند و خیلی سختی می‌کشند تا به خانه بازمی‌گردند.

المیرا رضایی (خبرنگار افتخاری) روی میز از مدادهای رنگی، خودکار، برگه‌هایی برای نقاشی، رنگ، چسب و... پر است و بچه‌ها دور میز نشسته‌اند. هر کدامشان کاری انجام می‌دهند و حس رضایت و خوشحالی به خاطر اینکه می‌خواهند کتابی بسازند، از خنده‌هایشان پیداست. انجمن دانشجویی «چراغ» با ابتکار خود برای کودکان و نوجوانان ۹ تا ۱۵ ساله گلشهری، تابستان متفاوتی را رقم زده است.

امروز برنامه «کمپ کتاب» در منزلی واقع در خیابان گلریز ۱۰ در محله شهید آوینی، پناهگاهی برای رشد فکری و ایجاد خلاقیت کودکانی شده است که عاشق داستان و رؤیاپردازی هستند. در این برنامه، بچه‌ها در کنار هم نه تنها داستان خلق می‌کنند، بلکه یاد می‌گیرند چگونه با همکاری و همدلی دل‌هایشان را نیز به هم نزدیک کنند.

● مطالعه بیشتر برای بهتر نوشتن

در «کمپ کتاب» هر کودک نقشی کلیدی دارد، از نوشتن کلمات جادویی داستان گرفته تا خلق جلدی منحصر به فرد برای کتابش که بازتابی از دنیای درونی او است. نرگس میزبانی نوجوانی است که همراه دوستانش، ستایش و دلناز یک گروه سه نفره تشکیل داده‌اند. او با شور و شوق فراوان می‌گوید: ما کتابی تخیلی به نام «خرگوش زبردست» درست می‌کنیم که در آن، حیوانات با آدم‌ها حرف می‌زنند. دوست دارم